

خطبه های نماز جمعه مورخه 1396/07/07

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين حبيبنا وحبیب اله العالمين الذی سمى فى السماء باحمد و فى الارضين بابى القاسم محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و على اهل بيته الطاهرين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم لقاء رب العالمين. اما بعد عبادالله اوصيكم و نفسى بتقوى الله و اتباع امره و نهى.

خودم و شما نماز گزاران عزيز را به تقوى الهى دعوت مى كنم.

18. «يُظْهِرُ دُونَ مَا يَكْتُمُ» آنچه آشكار مى كند، كمتر باشد از آنچه در دل دارد.

هيچدهمين جمله حضرت امير (ع) اين است كه رحمت الهى شامل آن كسى است كه آنچه آشكار مى كند كمتر از آن است كه در دل دارد.

يكي از اشتراكات منافق و مؤمن اين است كه هر دو ظاهر و باطنشان متفاوت است و در اين اشتراك تفاوتشان اين است كه منافق بيش از آن چه هست نشان مى دهد و مؤمن كمتر از آنچه دارد نشان مى دهد. منافق مى خواهد خود را عابد معرفى كند در حالى كه عبادت ندارد ولى مؤمن عبادتش را از مردم پنهان مى كند و ناله هاى شبانه اش را مخفى انجام مى دهد. منافق اگر دينارى صدقه دهد، آن را آشكار مى دهد و چندين برابر نيز نشان مى دهد و به آنچه كمك كرده است منت مى گذارد ولى مؤمن بى منت عطا مى كند و عطايش را كتمان مى كند و تلاش مى كند كمتر كسى متوجه شود.

يكي از ويژگيهاى مؤمن اين است كه سينه اش مخزن اسرار است و خيلى چيزها از مردم و زندگى آنها مى داند ولى مكتوم مى كند و آن را آشكار نمى كند و از طرف ديگر در دل غمگين است ولى چهره بشاش دارد، گرفتارى و فقر و مصيبت گرچه درونش را مغموم نموده است اما عزت نفس دارد و خود را در نزد ديگران نمى شكند و تحقير نمى كند.

چرا مؤمن كمتر از آنچه عمل مى كند نشان مى دهد ولى منافق كارهاى نكرده را به خود نسبت مى دهد و كارهاى خود را بزرگ نشان مى دهد؟ پاسخ اين است كه مؤمن كار را براى خدا مى كند و طرف معامله اش خداست و مى خواهد رضاي او را جلب كند و حق عبوديت خویش را اداء كند. ولى منافق، خود را عبد الهى نمى داند تا حق عبوديت را اداء كند بلكه مى خواهد نظر مردم را به خود جلب كند و از اين طرق در نزد آنها محبوبيت داشته باشد.

امروز مشكل دنيا اين است كه اناج كار خير كم شده بلكه سخت شده و بى عدالتى، بى انصافى، بى اعتمادى، ناامنى زياد شده است و كسانى نيز كه كار خير انجام مى دهند، دستى را مى گيرند، دم از مردم و مردم سالارى مى زنند، از آزادى و كرامت انساني دفاع مى كنند، در رفتار و گفتار خود صادق نيستند. به همين دليل وقتى فرصت مى كنند و به خلوت مى روند آن كار ديگر مى كنند.

حضرت امير در ادامه فرمايش خود به نوزدهمين كلمه گهربار خود اشاره مى كند و مى فرمايد:

19. «وَيَكْتُمُ بِأَقْلٍ مِمَّا يَعْلَمُ» يعنى رحمت الهى شامل حال آن كسى كه است كه كمتر از آنچه مى داند، مى گويد.

برخى هنگام سخن گفتن طورى حرف مى زنند كه نشان دهند همه چيز را مى دانند يا نشان دهند كه اطلاعاتشان زياد است ولى حضرت امير مى فرمايد رحمت الهى بر آن شخصى باد كه كمتر از اطلاعاتش حرف مى زند. سوال نكنند حرف نمى زند، اگر خواست سخن بگويد چيزى را مى گويد كه مى داند و همه دانسته هاى خود را نيز نمى گويد.

به همين دليل كم حرف زدن و سكوت اختيار كردن از فضائل شمرده شده است. و اين جمله حضرت لقمان مشهور است كه به پسرش فرمود: «يا بنى ان كنت زعمت ان الكلام من فضه فان السكوت من ذهب»¹ يعنى پسر! اگر تو پندارى سخن از نقره است، به راستى كه خاموشى از طلا است.

گر سخن همه سيم است چون زر است خاموشى سعى كن گرت هوش است زر به سيم نفروشى

1. الكافي (ط - الإسلاميه)، ج 2، ص: 114

پیامبر اکرم (ص) نیز در می‌فرمایند: «ألا أخبركم بأيسر العباده و أهونها على البدن؟ الصمت و حسن الخلق»^۲ یعنی می‌خواهید شما را به عبادتی که از همه عبادتها بر بدن آسانتر است خبر دهم؟ سکوت و خوش اخلاقی.

انسان باید خیلی مواظب این زبان باشد. حضرت امیر می‌فرماید: «جرمه صغیر و جرّمه ثقیل» و امام باقر (ع) در تعریف شیعه فرمود: «شیعیان ما لال (مراقب شدید زبان) هستند.» پیامبر اسلام (ص) فرمود: «در روز قیامت بیشترین گرفتارها آنان هستند که بیهوده گو بوده و زبان لق و بی کنترل داشته‌اند.»

خطبه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصى نعمائه العادون و لا يؤدى حقه المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن ثم الصلاه و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين الذي سمى فى السماء باحمد و فى الارضين بابى القاسم محمد

اللهم صل على على اميرالمومنين وعلى فاطمه سيده النساء العالمين وعلى الحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنه وعلى على بن الحسين ومحمد بن على وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى ومحمد بن على وعلى بن محمد والحسن بن على والحجه القايم المنتظر عجل الله تعالى فرجه و جعلنا من اعوانه و انصاره والمستشهادين بين يديه اسغفرالله لى و لكم من جميع الذنوب و الاثام و اتوب اليه عاشورا و كربلا اوج رذالت و كمال انسان را نشان داد تا آيينه عبرتى بر انسانها باشد كه اگر مسير غلت را انتخاب كنند به كجا مى رسند و اگر در صراط مستقيم قرار گيرند به كدام مقصدى دست مى يابند. مصيبت عاشورا به خاطر كشته شدن دويست و سيصد انسان نيست گرچه اين هم سخت است ولى اهميتش به اين است كه اينها چگونه و چرا و به دست چه كسانى كشته شدند؟

در كربلا نيروى انساني زيادى كشته نشد. در چهار سال جنگ چهلين اول 10 ميليون انسان كشته شد. در طول جنگ جهاني دوم بيش از 70 ميليون نفر كشته شدند. جمعيت عظمى در كربلا جمع نشده بود کمتر از 40 هزار نفر بود. در جنگ دوم جهاني بيش از 100 ميليون نفر قريب به 30 كشور جهان با هم جنگ مى كردند. فضاي جنگ در كربلا يك منطقه كوچكى بود. اما چرا قيام ابا عبدالله و شهادت آن حضرت اين قدر براى ما و مسلمانها مهم است؟

كارى كه امام حسين (ع) در نصف روز عاشورا كرد و همچنين كارى كه حضرت زينب (س) در تكميل نهضت امام حسين (ع) انجام داد از آنچنان درجه اهميتى برخوردار است كه تاريخ بشرى نظير آن را ندیده است.

خدای متعال برای هدایت بشر 124 هزار پیامبر فرستاد و هزاران سال زحمت کشیدند و شکنجه دیدند و جانشان را دادند كه عصاره همه آنها دين اسلام بود و عصاره انبياء عظام خاتم الانبياء بود.

با حكومت يزید ، انحراف شديد در اسلام به وجود آمد كه زحمت هزاران ساله 124 هزار پیامبر به خطر افتاد كه امام حسين (ع) فرمود: «و على الاسلام والسلام اذ قد بليت الامه براع مثل يزید»

امام حسين بايد كارى مى كرد كه دين اسلام را تا ابد نگه دارد. براى اين كار نيرو مى خواهد و امام حسين (ع) فقط 72 نفر دارد. زمان مى خواهد و امام حسين فقط نصف روز وقت دارد. بنابراین امام حسين (ع) با اين هفتاد و دو نفر در اين نصف روز بايد كارى كند كه اسلام را نه از دست بنى اميه نجات دهد بلكه بايد تا ابد بيمه كند. بايد كارى كند كه اگر هزار سال ديگر در نقطه اى از كره زمين ، اسلام نياز به كمك داشت افرادى پيدا شوند با نام حسين (ع) قيام كنند و خون دهند تا اسلام را محافظت كنند.

۲. ابوالقاسم پابنده، نهج الفصاحه، ص: ۲۴۱

امام حسین (ع) در این نصف روز باید کاری کند مکتبی پایه گذاری کند که بعد از هزار و 400 سال باکریها ، همتی ها ، خرازیها ، حججی ها و همدانیها به وجود آید. باید مکتبی به وجود آید که سر دادن را در راه خدا آسان کند.

در کنار این کار عظیم باید امام حسین (ع) در این نصف روز در این میان کشت و کشتار وحشت ناک و تشنگی اساسی ترین آموزه های دینی را به نمایش بگذارد. و این کار را کرد. در این که چه کرد که نهضتش زنده ماند و اسلام را بیمه کرد صحبت نمی کنم. ولی به چند نمونه که فضایل الهی را در کربلا به نمایش گذاشت چند نمونه اش اشاره می کنم.

امام حسین (ع) به لشکر حر بن یزید ریاحی که خودشان و اسبشان تشنه بود آب داد در حالی که آنها برای جنگ با امام حسین آمده بودند. آیا در دنیا چنین حادثه ای دیده آید و یا شنیده آید؟ مگر این که در همین خاندان باشد مثل شیر دادن حضرت امیر (ع) به قاتل خود و نبستن آب به روی دشمن در جنگ صفین.

امام با این رفتارش مردانگی را به همه عالم یاد می دهد.

وقتی حر توبه کرد امام از ایشان استقبال کرد در حالی که حر جلوی حضرت را گرفته بود و در کربلا نگه داشت تا بقیه لشکر آمدند و حضرت را به شهادت رساندند. بلکه وقتی حر بن یزید به شهادت رسید دستمالی بر سر حر بست و افتخار بزرگی به ایشان داد.

این یعنی در خانه ای اهل بیت که در الهی است همواره به روی شما باز است . این یعنی اگر کسی به شما بدی کرد ، پشیمان شد معذرت خواهی نمود ببخشید.

به هنگام ظهر، یکی از یاران امام علیه السلام به نام ابوتمامه صیداوی ، آن حضرت را متوجه وقت نماز ظهر کرد. امام حسین علیه السلام که به نماز اهمیت ویژه ای می داد، دستور داد که جنگ را متوقف کرده و همگی به نماز پردازند.

پیشنهاد امام حسین علیه السلام مورد موافقت دشمن قرار نگرفت و آنان هم چنان به نبرد خود ادامه می دادند. امام حسین به ناچار، یکطرفه جنگ را متوقف کرد و با یاران اندک خود نماز ظهر را به صورت نماز خوف (نماز ویژه زمان جنگ) به جای آورد. یاران آن حضرت دو دسته شده ، دسته ای به نماز امام علیه السلام اقتدا کرده و دسته ای دفاع می نمودند. امام دشمنان هیچ گونه ترحمی به امام علیه السلام و نمازگزاران نکرده و با رها کردن تیر، آنان را هدف قرار می دادند.

برخی از مدافعان امام حسین علیه السلام ، دشمن را از اطراف نماز گزاران پراکنده کرده و برخی دیگر خود را سپر تیرها قرار داده و مانع رسیدن آنها به وجود امام حسین علیه السلام می شدند. سعید بن عبدالله حنفی ، از جمله آنانی بود که خود را سپر امام علیه السلام قرار داد. وی هر تیری که به جانب امام حسین علیه السلام می آمد، خود را سپر آن می کرد و آن قدر در این راه ایستادگی کرد تا نماز امام علیه السلام به پایان رسید. در آن هنگام به زمین افتاد و به شرف شهادت نایل آمد. علاوه بر زخم شمشیر و نیزه ، از بدن این شهید دلاور، تعداد سیزده چوبه تیر یافتند³ پس از پایان نماز خوف ویژه اولین شهید راه نماز در جبهه کربلا، سعید بن عبد الله حنفی را در آغوش گرفت که به امام روح نماز می گفت «أَوْقَيْتُ أَنْتَ أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری تو در بهشت پیش روی من هستی.»

این یعنی نماز اصل است و به هیچ وجه حتی در محاصره دشمن نباید ترک شود.

وقتی به لشکر عمر سعد نصیحت کرد حرفش را نشنیدند فرمود: « ملئت بطونکم من الحرام ». این یعنی مردم لقمه حرام نخورید که گوشتان را کر می کند و هیچ سخن حق در دل شما اثر نمی کند.

صحابه اش را جمع کرد و فرمود هرکس حقی از مردم به گردن دارد برود.

ما مصیبت امام حسین را می گوییم ولی چرا این مصیبتها را تحمل کرد نمی گوییم. در حالی که این مصیبتها برای هدفی بود که باید آن اهداف بیان شود.

با این که امام حسین (ع) روز دوم محرم به کربلا رسید ولکی جنگ به دهم محرم ماند. دلیلش چه بود. لکشر سی هزار نفره که می تواند 72 نفر را در نصف روز تار و مار کند چرا هشت روز در صحرای کربلا منتظر ماند. یکی از عللش این بود که بینیم شعیان با شنیدن محاصره فرزند رسول خدا چه عکس العملی از خود نشان می دهند. آیا به کمک امام حسین (ع) می آیند؟ آیا در شهرها شورش می کنند؟ تا روز تاسوعا منتظر ماندند دیدند نه کمکی می آید و نه شورش بر علیه حکومت انجام می گیرد و آنگاه عصر عاشورا تصمیم به جنگ گرفتند و به در خواست امام حسین (ع) به روز عاشورا ماند.

کربلا گرچه تلخی های فراوانی داشت ولی انصافا زیباییهایی نیز داشت که وفا و ایثار موج می زد. آنها که ماندند چه جوانمردانه ماندند و چه جوانمردانه جنگیدند و چه جوانمردانه شهید شدند.

تمام شهدای کربلا شیفته شهادت بودند و برای شهادت خود را آماده کرده بودند.

جناده بن حارث پسر و همسر خود را همراه خویش به کربلا آورده بود و تی خودش شهید شد همسرش پسر 21 ساله خود را خدمت امام حسین فرستاد و امام اجازه نداد و فرمود پدرت شهید شده است شاید مادرت راضی نباشد. عرض کرد اتفاقا مادرم مرا فرستاده است. شهید شد سرش را بردند به سمت خیمه ها انداختند. مادرش فرزند را برداشت و گفت احسنت یا بنی، یا سرور قلبی و یا قره عینی. آنگاه سر را سه مت دشمن انداخت

در شب عاشورا زنی به نام وهب که مسیحی بودند و تازه مسلمان شده بودند پسرش و وعرشش را در کنارش نشانده او را طوری به شهادت تشویق می کند گویا به حجله گاه عروسی می فرستد. ولی زنش می گوید وهب ما تازه مسلمانییم و کسی را نمی شناسیم اگر شهید شوید من کسی را ندارم. به شرطی اجازه میدان می دهم که در نزد حسین تعهدی به من بدهی. نزد امام حسین می آیند و این نو عروس می گوید یا ابداعبدالله وهی می خواهد به میدان برود و من می دانم شهید خواهد شد ولی من کسی را ندارم من به شرطی اجازه میدان می دهم که مرا نیز به اهل بیت بسپاری و دیگر این که وهب بعد از شهادت با حوریان بهشتی مأنوس می شود و مرا فراموش می کند در نزد شما قول دهد که بعد از شهادت مرا نیز شفاعت خواهد کرد.

امام حسین در حالی که گریه می کند و بر ایمان این دو جوان احسن می گوید می پذیرد. وهب می رود می جنگد در حالی که سر رو صورتش خونینی است به خیمه بر می گردد و به مادر می گوید مادر ازم راضی شدید؟ مادر می گوید نه فرزندم باید شهید شوید.

برمی گردد می جنگد و هر دو دستش قطع می شود و زنده می برند پیش عمر سعد. عمر سعد می گوید ما شد صولتک. بعد دستور می دهد سرش را می برند به خیمه ها پرت می کنند مادر می آید سر جوانش را بر می دارد سرو و صورتش را پاک می کند و آن گاه می گوید فرزندم راضی شدم و سر را به سمت دشمن پرت می کند.

از این رشادتها کربلا پر شده است که عقل انسان را متحیر می کند که جوانان چقدر شیفته شهادت و مادران چقدر در ایمان استوارند.

یکی از زیباییهای کربلا این بود که سخاوتمندی در حد اعلا بود. سخاوتمندی در حدی بود که جان را به راحتی تقدیم می کردند.

دیروز بین الصلاتین اشاره کردم ولی نتوانستم ادامه دهم که امام حسین (ع) سخاوتمندی را به اوج خود رساند. اهل بیت همه سخاوتمند بودند ولی حسین در سخاوت تنها بود. او احدی را از خانه اش دست خالی برنگرداند که سایر ائمه نیز این گونه بودند. ولی امام حسین در کربلا یک سخاوتمندی کرد که کسی از ائمه حتی حضرت امیر نیز آن را انجام نداد. پیامبر اسلام، مصیبت حضرت امیر را در حالی که حضرت روی دو زانون نشسته بود نقل می کرد و حضرت تحمل می نمود و گوش می داد ولی وقتی به سیلی خوردن زهرا رسید، تحملش از دست رفت و افتاد. وقتی شهادت زهرا را به وی خبر دادند در مسجد بود بلند شد راه برود ولی به زمین افتاد.

امام حسین (ع) زینبش را زدند، سکینه اش را زدند، تحمل کرد.

حضرت امیر (ع) یک انگشتر داد امام حسین هم انگشتر داد ، هم انگشت ، هم گوشواره داد هم گوش. مگر گوشواره سکینه را غارت نکردند و گوشش را پاره نکردند.

علی (ع) یک سلی به صورت زهرا را تحمل نکرد. ولی دختر سه سله حسین (ع) چقدر سیلی خورد و خواهران حسین چقدر تازیانه خوردند. مگر می شود فراموش کرد آن زمانی را که زینب برای این که بچه ها را نزنند خودش را جلو می انداخت و دستانش را زیر تازیانه های می گرفت ولی دی لشکر زیاد است و تازیانه ها زیادند و نمی تواند جلوی دشمن را بگیرد آنهم به گودال قتگاه دوید حسین فرزندان را می زند و من نمی توانم جلوی آنها را بگیریم.

زهراى مرضیه لباس عروسی خویش را به سائل داد و به پیامبر اسلام عرض کرد که پدر از تو یاد گرفتم. ولی احسان در گودال قتگاه هیچ سائلی را دست خالی رد نکرد.

به یکی پیراهن داد ، به یکی کمر بند داد ، حتی شمر را نیز دست خالی برنگرداند و سرش را داد و حتی وقتی اسبها و اسب سواران بر بدنش تاختند نه لباسی داشت به آنها بدهد و نه دستی و نه سری ، حتی با دادن قطعه های بدنش سمهای اسبها نیز بی نصیب نماند.

ولی می خواهم اینجا یک سوال از امام تشنه لبان بیرسم اینجا نه می روی خانه فکرمی کنی و جوابش را پیدا می کنی. سوال این است که یا ابا عبدالله تو که هیچ کس را دست خالی بر نگرداندی چرا وقتی علی اکبر در حالی که مجروح بود ازت آب خواست بهش آب ندادی و زبانش سوخته ات را به دهانش کردی و به میدان برگرداندی؟ یا ابا عبدالله پدر تو علی ابی طالب وقتی یتیمی را در حال گریه می دید تمام بدنش می لرزید ولی تو چرا آن یتیم سه ساله را وقتی دنبالت دوید در حالی که دست بر لبها داشت و می گفت ابه انظر الی فانی عطشان ، بهش آب ندادی ؟ چرا آ یتیم را که بعد از شهادتش صدای بابا بابیش صحرای کربلا را پر کرده بود پاسخ ندادی؟ وقتی در گودال قتگاه کنارت آمد و دید عمه اش زینب با جسم پاره پاره ات سخن می گوید ، پرسید عمه این بدن صد پاره مال کیست ؟ چرا دست ها را نگشودی و آن دخن=تر یتیمت را به آغوش نگرفتی؟